



۲۰۲۱/۱۱/۰۶



زمان ستانیزی

دو افغانستان در یک جغرافیه نمی گنجند

اندیشه خلاق رنگ خدایی دارد چون با عقل همزاد است و با آفرینش همساز. تازه نگری به تداوم اندیشه می افزاید، ولی نیاندیشیدن کفران نعمت است. کهنه پوشیدن عیب نیست، ولی اعتیاد به کهنه فکری خلاقیت را بر باد فنا می دهد. ز بس.

تسلط طالبان بر وضعیت افغانستان ممکن موجب حیرت جهانیان واقع شده باشد، ولی در تاریخ افغانستان معاصر رویدادهای مشابه نشان میدهد که در وقوع این بحران نه تنها جایی برای تعجب نیست، بلکه علایم و نشانه ای روشن جلو چشم ما قرار داشت که اگر رمز آنها را درست تعبیر می کردیم، چاره رفع و دفع مشکل می شد. هویتبازیهایی نژادی، زبانی، و قومی و زهرپاشی رهبران ناعاقبت اندیش اثنی ناپذیر را می توان نشانه های ظاهری این فروپاشی قلمداد کرد، ولی آنچه در غفلت چشم ما را از فهم نوسان اضطراب و اضطراب کور کرد نادیده گرفتن مشکل بنیادی کشور است.

در گُل مشکل اصلی جامعه افغانستان فاصله سرسام آور در سطح آموزش و تعلیم و تربیه میان شهریان و روستایان است که ذهنیتهای شهری را رو به ترقی می گمارد، ولی ذهنیت روستایی کماکان در انجماد و تحجر می پوسند. افزایش فاصله ذهنیتی در بین این دو قشر تشنج و تنش ایجاد می کند که مخاصمت و ستیز آن گاهگاه در سطح سیاست طغیان می کند. فروپاشی ناگهانی نظام سیاسی در افغانستان و تصاحب قدرت سیاسی توسط طالبان علت نیست، بلکه معلول همین مشکل است که آگاهانه یا ناخود آگاه از شناخت درست آن چشم پوشی شده است.

در صد سال گذشته، آنچه برای مردم کشور و جهانیان در افغانستان معرف پیشرفت شناخته شده است بیشتر نمایشی بود. رهبران افغانستان بین پیشرفت اساسی اقتصادی و اجتماعی از یک سو و غربگرایی سطحی از سوی دیگر تفاوت قائل نشدند. شباهتهای سطحی و نمایشی بین دوران سلطنت امان الله خان و اشرف غنی بی شمار اند. دکتور اشرف غنی دوره حکومت خود را همواره با دوره امیرامان الله خان مقایسه می کرد، اما آیا می دانست که سقوط وی هم با سرنگونی سلطنت امان الله خان در قیاس قرار خواهد گرفت؟

در هر دو دوره برخی اصلاحات علاوه بر ضرورت حیاتی آنها نمایشی بود. ساختمانهای عصری چون قصر دارالامان و قصر تپه تاج بیگ، احداث جاده ها و سرکهای عصری صرفنظر از نماد پیشرفت اقتصادی کشور ارزش نمایشی نیز داشت. پروژه های چون سدهای سلما و کمال خان نیز تا حدی در این ردیف قرار می گیرند. کوشش برای تعریف هویت ملی یا ضدیت با آن نیز صیغه نمایشی پیدا کرده بود. در دوره امیر امان الله خان به پوشیدن کلاه شیو و نیکتایی تظاهر می کردند - حتی در لویه جرگه. در زمان حکومت اشرف غنی به پوشیدن لنگی و تنبان تظاهر می کردند - حتی در ولسی جرگه. در نهایت هر دو نظام به اتهام غربگرایی یا وابستگی به غرب سقوط کردند.

تلاش برای سهمگیری پشتونها و غیر پشتونها به طور مثال محمد ولی خان دروازی و امرالله صالح در بالاترین سطح هر دو نظام ممثل یک تحول بود. مردم همچنان از خدمتگزاری خارجیانی چون هارتل آلمانی و ناکامورای جاپانی

قدردانی کردند. اینکه خانم های اول کشور در این دو دوره در سوریه / لبنان زاده شده بودند و در راه نهضت زنان گامهای مؤثر برداشتند نیز همگونی اتفاقی نیک بود.

اما مخرب ترین و مضرترین شباهت بین این دو دوره تاریخی، آموزش و تعلیم و تربیه نامتوازن بین شهریها و روستاییها بود که از نظر مدنی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی، فاصله چند قرن بین کابل، یعنی افغانستان شهری و افغانستان روستایی/ دهاتی به میان آورد. کابل دارای رادیو، تلویزیون، پوهنتون، و شفاخانه های نسبتاً عصری بود، اما در روستاهای افغانستان اکثراً برق را نمی شناختند. در اطراف اکثر معلمان با تعلیمات شخصی بیشتر با ذهنیت ملایمی ملبس بودند که تدریس شان بیشتر با شلاق بود تا با شرح و تفصیل که اسلوب و اصول تدریس معاصر ایجاب می کرد. وقتی روستایان «اطراف» به کابل می آمدند، فکر می کردند به کدام کشور خارجی سفر کرده اند. همچنین، وقتی شهریان به «اطراف» می رفتند، دهات و قریه ها را بیگانه و صرف مناسب گردش و سیاحت می دیدند، نه برای اقامت مداوم. به همین سبب مامورین دولتی سعی می کردند در شهرها مقرر شوند.

این نابرابری منجر به ظهور دو افغانستان در یک جغرافیه گردیده بودند. شهریهای افغانستان برتری خود را بر روستاییها برقرار کرده بودند، که در نهایت با عکس العمل شدید روستاییها مواجه شدند. به همین دلیل هر گروه شورشی شهر را ترک کرده به سوی روستاها و کوه ها فرار می کردند، قلم و کتاب را، اگر داشتند، یک طرف گذاشته دست به شمشیر و تفنگ می بردند.

قیام حبیب الله کلکانی علیه حکومت امان الله خان شورش اختلافات قومی، زبانی، نژادی یا شورش تاجیکها علیه پشتون ها نبود، بلکه شورش افغانستان روستایی علیه افغانستان شهری بود، بغاوت سنتگرایی و عرف اطرافی و دهاتی برضد مدرنیته بود، بغاوت ذهنیت روستایی/دهاتی/ملایی علیه مرکزگرایان بود، و شورش اسلام عقب مانده قرون وسطی در برابر اسلام مترقی بود. یک قرن بعد تاریخ تکرار شد. جنبش طالبان قیام علیه قومیت، زبان یا نژاد نیست، بلکه خیزش افغانستان دهاتی متحجر ملایی علیه افغانستان شهری، معاصر، و مترقی است. شورشی که با ذهنیت دهاتی و عدم تجربه کاری نه با شهریان برخورد مناسب می کنند و نه برای اداره یک حکومت شهری و معاصر استعداد و آمادگی دارند. صرف نظر از شعارهای رسمی شان، ذهنیت روستایی آنها زن را سزاوار تعلیم و تحصیل و شغل نمی دانند و کرامت زن را نادیده می گیرند.

اینکه انگلیسها به کلکانی اسلحه می دادند یا پاکستان طالبان را به قدرت رسانیدند مهم نیست. نکته مهم این است که هر دو شورش با اعتماد کامل بر ذهنیت عقبگرای روستایی/دهاتی افغانستان اتکا کردند. عده از روی برنامه های سیاسی خود هویتهای سیاسی فضای متشنج، مکرر، و آغشته با تعصبات امروزی را بالای آنها تحمیل می کنند. واقعیت امر این است که کلکانی و طالبان هر دو بالای هویت «اسلامی» اصرار می کردند، و هیچ کدام بیرق «تاجیکستان» یا «پشتونستان» را بلند نکرده بودند. برعکس هر دو گروه از احساسات مذهبی روستایان سو استفاده کردند و مطابق طرز تفکر دهاتیان یکی خود را «خادم دین رسول الله» و دیگری خود را «امارت اسلامی افغانستان» اعلام کرد تا برای تکفیر امان الله خان و اشرف غنی توجیه داشته باشند. هر دو گروه مطابق ذهنیت روستایی/دهاتی شان با هر نشانه پیشرفت و ترقی در افغانستان به مثابه کفر و الحاد برخورد کردند. بناً حبیب الله کلکانی را در هویت تاجیک تعریف کردن به همان اندازه اشتباه است که طالبان را صرف در هویت پشتون بشناسیم.

تفاوت ذهنیت شهری و روستایی پدیده استثنایی نیست. جوامع شهری معمولاً به سنت ها از دیدگاه نواندیشی می نگرند تا از گذشته پندی گرفته باشند که در زندگی آینده شان تغییر ایجاد کنند - حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَأْنُفُسِهِمْ. در نتیجه چنین نوآوری شهریها «شهریت» یا «مدنیت» می سازند و روستاییها در بدویت می مانند. بدتر از همه اینکه ستیز و مخاصمت بین شان همچنان باقی می ماند. در دنیای سیاست شهریها رویهمرفته بر روستایان مسلط می مانند، ولی گاهگاهی روستایان بر شهرها می ریزند، بر شهریها حاکم می شوند و نشانه های مدنیت را نابود می کنند. در جوامع بدوی چون افغانستان چنین ویرانیها به کرات و کثرت بیشتر دیده شده.

ولی این پدیده نه منحصر به افغانستان است و نه به عصر و زمان امروز. پیام آور اسلام با همین فهم و درایت مدنیت مدینه را ایجاد کرد تا با کهنه نگریها عربها مبارزه کرده باشد. عربهای وقت همانند همه جوامع روستایی/بدوی دیگر

با نوآوریها در ستیز بودند، و در کهنه گریهای پارینه اسیر. آنها عقب نگر بودند، نه آینده نگر. اعتقادات شان به مرور زمان در کهنه نگری به اعتیاد می گراید و معجونی می شد از خرافات دینی یا دیانت خرافی – بَلْ تَتَّبِعْ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا «پدران و نیاکان ما نیز همین کار را کردند». بادیه نشینان عرب به همان اندازه از مدینه و مدینیت در گریز بودند که دهاتیان امروزی از شهر و شهریت در گریز اند، به این تفاوت که عربها دوره جاهلیت را بر اسلام ترجیح می داند، ولی روستایان افغانستان امروز زیر شعار اسلام و به نام اسلام سوی دوره جاهلیت دوم می روند. اینجا اصول اعتقاد و ایمان منظور نیست، بلکه طرز دید و ذهنیت دیانتی است که مردم را در پرستش بدون پرسش انحصار می کند.

برای اعتلا، آسایش، صلح و رفای جامعه باید مشکل را تشخیص داد، نه اینکه مشکلات مصنوعی را ایجاد کرد یا تفاوتهای سلیقه ای را در تنازع و کشمکش قرار داد. تفاوتهای قومی زبانی اگر قابل تغییر نیستند، قابل پذیرش هستند، ولی تفاوتهای ذهنیت شهری و روستایی را میتوان اقلأً تقلیل بخشید – چاره جز این هم نیست: دو سر در یک یخن نمی گنجند، دو پادشاه در یک اقلیم نمی گنجند، و دو افغانستان در یک جغرافیه نمی گنجند.

اگر دموکراسی صرف از نظر احصائیه و ارقام در کمیت تعریف شود، اکثریت اعتقادی روستایان حکومت طالبان را می پذیرند، ولی اگر دموکراسی در کیفیت تعریف شود، باید پیشرفت را بر عقبگرایی ترجیح داد چون پیشرفت در مدینیت است نه در بدویت و نه در بربریت. ما نمی توانیم از عصریترین آلات و ابزار و تخنیک جوامع معاصر دیگر استفاده کنیم، ولی خود راه عقبگرایی قرون وسطی را در پیش گیریم. این نه سنت محمدی است، نه تقضای زمان است، و نه حکم عقل سالم.

دموکراسی نمی تواند با اسلام در تضاد باشد، مگر آنکه هردو در اشتباه تعریف شوند. اگر آثار فارابی، الماوردی، ابن رشد، ابن خلدون و حکمای پیشمار دیگر را مطالعه کنیم، می بینیم که دموکراسی «غربی» نیست، بلکه بیشتر میراث تمدن اسلامی است. به همین ترتیب قرآن که وحی نهایی است صرف برای قرن هفتم نازل نشده که آنرا در ذهنیت عقبگرایی تعریف کنیم.

دموکراسی اسلامی و دموکراسی متضمن صلح و آسایش در افغانستان آینده ایجاب می کند که سطح آموزش و تعلیم و تربیه بین شهریها و روستایان (تا حد امکان) متوازن باشد، تا روستایان سنت نیاکان را مهمتر از حکم قرآن ندانند، عبادت را به جبر و دیانت را با اکراه تحمیل نکنند، تا نظامهای شهری توسط روستاییان نابود نشوند، تا تعداد و تناسب فیصدی بی سوادان در کشور افزایش نیابد، تا در نتیجه به قدرت رسیدن روستایان افراطی، جوانان تحصیلکرده شهری، متمدن و آگاه از کشور فرار نکنند، تا وطنداران منطقه محور و قوم محور ما هر تفاوت طبیعی را از عینک سیاه تعصبات نژادی، زبانی، و مذهبی ننگرند، تا نژادپرستان هویت ملی را زیر سایه هویتهای کوچک قرار ندهند، تا تفاوت شیعه و سنی را تفاوت سلیقه بیش ندانند، تا دین را با دولت نیامیزند و آنرا در انحصار فرقه خاص تعریف نکنند، تا مرد و زن را صرف در جنسیت تعریف نکنند، و زنان را پیوسته تحریم و مردان را بیهم تکفیر نکنند، به کرامت انسانی زن و مرد چنان که امر قرآن است سر تعظیم فرود آورند تا مگر زیر قدمهای زن راه بهشت بیابند و رستگار شوند، تا... تا از تاریخ عبرت بگیرند و از قرآن درس انسانیت و درس زندگی بیاموزند.



برای مطالب دیگر زمان ستانیزی روی عکس کلیک کنید